

## ۸- طفیلی گری و گنبدیگی سرمایه داری

اکنون ما باید روی یکی از جنبه های دیگر امپریالیزم که بسیار مهم است ولی در اکثر استدالات مربوط به این مبحث غالباً آن را مورد ارزیابی کافی قرار نمی دهند. مکث نمایم. یکی از نواقص هیلفردینگ مارکسیست این است که او در این مورد نسبت به هوبسن غیرمارکسیست گامی به عقب گذارده است. منظور ما در این جا طفیلی گری ذاتی امپریالیزم است.

چنان چه دیدیم عمیق ترین پایه ی اقتصادی امپریالیزم انحصار است. این انحصار سرمایه داریست یعنی از بطن سرمایه داری و در شرایط عمومی سرمایه داری یعنی تولید کالائی و رقابت به وجود آمده و با این شرایط عمومی در حال تضاد دائمی و درمان ناپذیری است. ولی با این حال این انحصار نیز مانند هر انحصار دیگر تمایل ناگزیری به وجود می آورد که متوجه رکود و گنبدیگی است. تثبیت قیمت های انحصاری ولو به طور موقت، تا درجه ی معینی موجب از بین رفتن انگیزه ترقیات تکنیکی و بالنتیجه هرگونه ترقی و هرگونه پیشرفتی می گردد؛ به علاوه این عمل یک امکان اقتصادی به وجود می آورد برای آن که از ترقیات تکنیکی مصنوعاً جلوگیری شود. مثال: اوئونس نامی در آمریکا یک ماشین بطری سازی اختراع نمود که در امر تولید بطری، انقلابی تولید می کرد. کارتل آلمانی صاحبان کارخانه های بطری سازی، امتیاز اختراع اوئونس را خریداری می نماید و در کشوی میز خود جای می دهد و از عملی نمودن آن جلوگیری می کند. البته انحصار در دوره ی سرمایه داری هرگز نمی تواند رقابت را در بازار جهانی به کلی و برای مدتی مدید از بین ببرد (ضمناً همین موضوع یکی از دلایل پوچ بودن تنوری اولترا- امپریالیزم

است). البته، امکان تقلیل هزینه‌ی تولید و افزایش سود از طریق اصلاحات موجب تغییراتی می‌گردد. ولی تمایل رکود و گنبدیدگی نیز که از خصوصیات انحصار است، به نوبه‌ی خود عمل خود را ادامه می‌دهد و در برخی از رشته‌های صنعت و برخی از کشورها در فواصل معینی از زمان تفوق حاصل می‌نماید.

انحصار تملک مستعمرات بسیار پهناور و پُر ثروت یا دارای موقعیت مناسب نیز در همان جهت عمل می‌نماید.

باری، امپریالیزم عبارتست از جمع عظیم سرمایه‌ی پولی در معدودی از کشورها که چنان چه دیدیم به ۱۰۰-۱۵۰ میلیارد فرانک اوراق بهادار بالغ می‌گردد. این جاست سرچشمه رشد طبقه، یا به عبارت صحیح‌تر، قشر تنزیل‌بگیران یعنی کسانی که از طریق «سفته‌بازی» زندگی می‌کنند و به کلی از شرکت در هرگونه بنگاهی برکنارند و حرفه‌ی آنان تن‌آسائست. صدور سرمایه‌ی که یکی از مهم‌ترین ارگان اقتصادی امپریالیزم است، بیش از پیش این برکناری کامل قشر تنزیل‌بگیران را از تولید تشدید می‌کند و بر تمام پیکر کشوری که با استثمار از کار چند کشور ماوراء اقیانوس و مستعمرات گذران می‌کند، مهر و نشان طفیلی‌گری می‌زند.

هوبسن می‌نویسد: «در سال ۱۸۹۳ میزان سرمایه‌گذاری بریتانیا در کشورهای خارجی تقریباً ۱۵ درصد تمام ثروت پادشاهی متحد بریتانیا را تشکیل می‌داد.»\* شایان ذکر است که مقارن سال ۱۹۱۵ این سرمایه تقریباً دو بار و نیم افزایش یافت. سپس هوبسن می‌نویسد: «امپریالیزم متجاوز که وجود آن برای مالیات‌دهندگان بسیار گران تمام می‌شود و اهمیت آن برای کارخانه‌دار و بازرگان بسیار ناچیز است... برای سرمایه‌داری که در جستجوی جانی برای به کار انداختن سرمایه‌ی خویش می‌باشد- منبع تحصیل سودهای هنگفت است...» (این مفهوم در زبان انگلیسی با یک کلمه بیان می‌شود: «اینوستور» یعنی «سرمایه‌گذار»، تنزیل بگیر)... «هیفن آمارشناس تمام درآمد سالیانه‌ی او را که بریتانیای کبیر در سال

\* - Hobson، ص- ۵۹، ۶۰.

۱۸۹۹ از تمام بازرگانی خارجی و استعماری خود یعنی از واردات و صادرات، به دست آورده است، از روی حساب ۲/۵ درصد از کل ۸۰۰ میلیون پوند استرلینگی که در گردش بوده است،- ۱۸ میلیون پوند استرلینگی (قریب ۱۷۰ میلیون روبل) برآورد می نماید». هر قدر هم این رقم هنگفت باشد باز برای توضیح چگونگی امپریالیزم متجاوز بریتانیای کبیر کافی نیست. آن چه این موضوع را توضیح می دهد ۹۰ الی ۱۰۰ میلیون پوند استرلینگ از محل سود حاصله از سرمایه ی «گذاری» یا سود قشر تنزیل بگیران است.

سود تنزیل بگیران در «بازرگانی»ترین کشور جهان پنج بار بیش از سودیست که از بازرگانی خارجی به دست می آید! چنین است ماهیت امپریالیزم و طفیلی گری امپریالیستی.

بدین جهت است که مفهوم «دولت تنزیل بگیر» (Rentnerstaat) یا دولت رباخوار در تمام مطبوعات اقتصادی مربوط به امپریالیزم، مورد استعمال عمومی پیدا می کند. جهان به مشتی دولت رباخوار و اکثریت عظیمی از دولت های وامدار تقسیم شده است. شولتسه گورنیتس در این باره می نویسد: «بین سرمایه هائی که در خارجه به کار انداخته می شوند، جای اول را آن سرمایه هائی اشغال می نمایند که در کشورهای از لحاظ سیاسی وابسته و یا متفق به کار می افتند: انگلستان به مصر، ژاپن، چین و آمریکای جنوبی وام می دهد. ناوگان وی در صورت لزوم نقش فراش دادگستری را بازی می کند. نیروی سیاسی انگلستان وی را از خشم و غضب وامداران مصون می دارد.»\* سارتورینوس فون والتر سهانوزن در کتاب خود موسوم به «سیستم اقتصاد ملی سرمایه گذاری در خارجه» هلند را به عنوان نمونه ی یک «دولت تنزیل بگیر» در نظر می گیرد و متذکر می شود که انگلستان و فرانسه نیز اکنون این جنبه را به خود می گیرند\*\* . شیلدر بر آن است که پنج کشور

\* - Schulze-Gaevernitz: Br. Imp., p. ۳۲۰

\*\* - Sart. Von Waltershausen: „D. Volkswirt. Syst. etc“, B. ۱۹۰۷, Buch IV.

صنعتی وجود دارند که «مفهوم کشور وامده کاملاً درباره‌ی آن‌ها صدق می‌کند»: انگلستان، فرانسه، آلمان، بلژیک و سوئیس. هلند را فقط بدین جهت در این شمار داخل نمی‌کند که «چندان صنعتی نیست»\*. ایالات متحده فقط در مورد آمریکا وامده است.

شولتسه‌گورنیتس می‌نویسد: «انگلستان ضمن رشد خود به تدریج از یک دولت صنعتی به دولتی وامده مبدل می‌شود. با وجود افزایش مطلق تولیدات صنعتی و صادرات کالاهای صنعتی باز بر میزان نسبی درآمد حاصله از تنزیل و بهره‌سهم و نشر اوراق بهادار و از دلالتی و احتکار روز به روز افزوده می‌شود. به عقیده‌ی من هم‌اکنون این واقعیت است که پایه‌ی اقتصادی اعتلای امپریالیستی را تشکیل می‌دهد. بین وامده و وامدار ارتباط محکم‌تری وجود دارد تا بین فروشنده و خریدار.»\*\* آ. لانسبورگ، ناشر مجله‌ی «بانک» چاپ برلن در سال ۱۹۱۱ در مقاله‌ی تحت عنوان «آلمان- دولت تنزیل بگیر» درباره‌ی آلمان چنین نوشته بود: «در آلمان تمایلی را که در فرانسه برای تنزیل بگیر شدن وجود دارد، شدیداً مورد استهزاء قرار می‌دهند. ولی این موضوع را فراموش می‌کنند که در حدودی که این قضیه به بورژوازی مربوط می‌گردد، شرایط آلمان بیش از پیش به شرایط فرانسه شبیه می‌شود.»\*\*\*

دولت تنزیل بگیر عبارت است از دولت سرمایه‌داری طفیلی و در حال گنبدیدن و این کیفیت نمی‌تواند در کلیه‌ی شرایط اجتماعی- سیاسی کشور معین عموماً و در دو جریان اساسی جنبش کارگری خصوصاً منعکس نگردد. برای این که این موضوع را هر چه واضح‌تر نشان دهیم رشته‌ی سخن را به هوبسن واگذار می‌نمایم که به عنوان گواه از هر کس «مطمئن»تر است، چون او را نمی‌توان به داشتن تعصب در

\* - Schilder ، ص- ۳۹۳.

\*\* - Schulze-Gaevernitz, Br. Imp., ۱۲۲.

\*\*\* - "Die Bank" ، سال ۱۹۱۱، ص- ۱۰-۱۱.

«شریعت مارکسیستی» مظنون دانست و از طرف دیگر وی یک فرد انگلیسی است که به خوبی از اوضاع و احوال کشوری که هم از لحاظ مستعمرات و هم از لحاظ سرمایه ی مالی و تجربه ی امپریالیستی ثروتمندترین کشورهاست. آگاهست. هوبسن ضمن این که تأثیر مستقیم جنگ انگلیس و بوئر که خاطره اش کاملاً در وی زنده بود رابطه امپریالیزم را با منافع «فینانسیست ها» و نیز افزایش سود آنان را پیماتکاری و سفارشات جنگی گوناگون و غیره، توصیف می کند، می نویسد: «هادیان این سیاست کاملاً طفیلی گرانه سرمایه داران هستند؛ ولی همین انگیزه ها در قشرهای مخصوصی از کارگران نیز تأثیر می نماید. در عده ی زیادی از شهرها مهم ترین رشته های صنعت به سفارش های دولتی وابسته اند؛ تمایلات امپریالیستی مراکز صنایع فلزسازی و کشتی سازی تا درجه ی نسبتاً زیادی به این واقعیت منوطست.» نویسنده بر این عقیده است که دو کیفیت مختلف موجب تضعیف نیروی امپراطوری های قدیم بوده است: (۱) «طفیلی گری اقتصادی» و (۲) تشکیل ارتش از افراد ملل وابسته. «کیفیت نخست از رسم و عادت طفیلی گری اقتصادی ناشی می شود که به حکم آن دولت فرمانروا از استان ها و مستعمرات و کشورهای وابسته ی خود برای توانگر ساختن طبقه ی حاکمه کشور خویش و نیز برای تطمیع طبقات پائین کشور خود و آرام نگاه داشتن آن ها استفاده می نماید.» ما از خود اضافه می کنیم که برای به دست آوردن امکان اقتصادی این تطمیع اعم از این که به هر شکلی انجام پذیرد. سودهای انحصاری هنگفتی لازمست.

هوبسن در خصوص کیفیت دوم چنین می نویسد:

«یکی از عجیب ترین علانم نابینائی امپریالیزم آن لاقیدی مخصوصی است که بریتانیای کبیر، فرانسه و دول امپریالیستی دیگر در اقدام به این عمل از خود نشان می دهند. بریتانیای کبیر در این راه از همه جلوتر رفته است. قسمت اعظم نبردهائی که ما به کمک آن امپراطوری هندوستان را مسخر خود ساختیم، به توسط نیروهائی که از اهالی بومی تشکیل داده بودیم انجام گرفته است؛ در هندوستان و نیز در این

اواخر در مصر ارتش‌های دائمی عظیمی تحت فرماندهی بریتانیایی‌ها قرار دارند؛ تقریباً تمام جنگ‌هایی که ما برای تسخیر آفریقا نموده‌ایم، به استثناء جنگ‌های مربوط به قسمت جنوبی آن به توسط بومیان انجام گرفته است.»

ارزیابی هویسن درباره‌ی دورنمای تقسیم چین از نظر اقتصادی چنین است: «در چنین صورتی قسمت اعظم اروپای باختری منظره و جنبه‌ای به خود خواهد گرفت که اکنون قسمت‌هایی از کشورهای زیرین دارند: جنوب انگلستان و ریویرا و نقاطی از ایتالیا و سوئیس که توریست‌ها بیش از هر جا از آن‌ها دیدن می‌نمایند و محل سکونت توانگران است. به عبارت دیگر منظره‌ی آن چنین خواهد بود: مشت ناچیزی از اشراف ثروتمند که از خاور دور بهره‌سهم و مقرری می‌گیرند؛ گروه نسبتاً بزرگ تری از کارمندان حرفه‌ای و بازرگانان و عده‌ی کثیرتری از نوکران و خدمت‌کاران و کارگران بنگاه‌های حمل و نقل و صنایعی که به تکمیل آخرین قسمت اشیاء ساخته شده مشغولند. ولی رشته‌های عمده‌ی صنایع از بین خواهد رفت و مقادیر هنگفتی مواد غذایی و اشیاء نیمه‌ساخته به عنوان خراج از آسیا و آفریقا وارد خواهد شد.» «ببینید اتحاد وسیع‌تر کشورهای باختری یعنی فدراسیون اروپایی دول معظم چه امکاناتی برای ما فراهم خواهد نمود: یک چنین فدراسیون نه تنها مدنیت جهانی را به جلو سوق خواهد داد، بلکه ممکن است خطر عظیم طفیلی‌گری باختری را دربر داشته باشد که عبارت است از: متمایز شدن گروهی از کشورهای صنعتی پیشرو که طبقات فوقانی آن‌ها از آسیا و آفریقا خراج عظیمی دریافت می‌کنند و به کمک آن توده‌های کثیری از کارمندان و نوکران مطیع را نان می‌دهند که دیگر به تولید محصولات هنگفت کشاورزی و صنعتی مشغول نبوده، بلکه تحت نظر آریستوکراسی مالی نوین به خدمات شخصی یا کارهای فرعی صنعتی مشغولند. بگذار کسانی که آماده‌اند از این تنوری» (باید گفته می‌شد: از این دورنما) «روی برگردانند و آن را قابل بررسی نمی‌دانند در شرایط اقتصادی-اجتماعی آن شهرستان‌های انگلستان جنوبی فعلی که اکنون در این وضع قرار دارند- تعمق

نماینده. بگذار آن ها فکر کنند اگر چین تحت نظارت اقتصادی این گروه فینانسیست ها، یا «سرمایه گذاران» و کارمندان سیاسی و بازرگانی و صنعتی آنان قرار می گرفت و این گروه از بزرگ ترین منابع دست نخورده ای که جهان تا کنون به خود دیده است بهره کشی می نمودند و آن را در اروپا به مصرف می رساندند. این سیستم چه دامنه ی عظیمی به خود می گرفت. بدیهیست وضعیت بسیار بغرنج است، حساب بازی نیروهای جهانی به مراتب مشکل تر از آن است که بتوان تحقق این پیش بینی و یا هر پیش بینی دیگری را درباره ی آینده تنها در یک جهت زیاد محتمل دانست. ولی آن نفوذهایی که در حال حاضر امپریالیزم اروپای باختری را اداره می نمایند، همانا در این جهت سیر می کنند و اگر به مقاومتی برخورد نمایند و به سوی دیگری متوجه نشوند، درست در جهت انجام همین پروسه عمل خواهند کرد\*.

نویسنده کاملاً محق است: اگر نیروهای امپریالیزم به مقاومتی برخورد نمی کردند، کار را درست به همین جا هم می کشاندند. اهمیت «کشورهای متحده ی اروپا» در شرایط کنونی یعنی امپریالیستی این جا به درستی مورد ارزیابی قرار گرفته است. فقط می بایستی اضافه می شد که در درون جنبش کارگری نیز اپورتونیست ها که اکنون در اکثریت کشورها موقتاً پیروز شده اند به طور منظم و بدون انحراف درست در همین جهت «عمل می نمایند». امپریالیزم که معنای آن تقسیم جهان و استثمار نه تنها چین است؛ امپریالیزم که معنای آن تحصیل سودهای انحصاری هنگفت از طرف مشتی از ثروتمندترین کشورهاست، برای تطمیع قشرهای فوقانی پرولتاریا امکان اقتصادی به وجود می آورد و بدین طریق اپورتونیزم را می پروراند، شکل معینی به آن می دهد و آن را مستحکم می نماید. فقط آن نیروهائی را که بر ضد امپریالیزم عموماً و بر ضد اپورتونیزم خصوصاً مبارزه می نمایند و عدم مشاهده آن ها از طرف هوبسن سوسیال لیبرال امری طبیعی است، نباید فراموش نمود.

\* - Hobson، ص- ۱۰۳، ۲۰۵، ۱۴۴، ۳۳۵، ۳۸۶.

گرهارد هیلدبراند، اپورتونیست آلمانی که در موقع خود به مناسبت دفاع از امپریالیزم از حزب اخراج شد و امروز می‌توانست پیشوای حزب به اصطلاح «سوسیال‌دموکرات» آلمان باشد، گفته‌های هوبسن را خیلی خوب تکمیل می‌کند، بدین طریق که تشکیل «کشورهای متحده ی اروپای باختری» را (بدون روسیه) به منظور عملیات «مشترک»... علیه سیاه‌پوستان آفریقا، علیه «جنبش بزرگ اسلامی» و نیز به منظور تهیه یک «ارتش و ناوگان دریائی نیرومند» علیه «ائتلاف ژاپن و چین»\* و غیره تبلیغ می‌نماید.

توضیحی که شولتسه‌گورنیتس از «امپریالیزم بریتانیا» می‌نماید همان خصوصیات طفیلی‌گری را به ما نشان می‌دهد. درآمد ملی انگلستان از سال ۱۸۶۵ تا ۱۸۹۸ تقریباً دو برابر شد و حال آن‌که درآمد حاصله «از خارجه» طی همان مدت ۹ بار افزایش یافت. اگر «خدمت» امپریالیزم «تربیت سیاه‌پوستان برای کار» باشد (بدون جبر که کار از پیش نمی‌رود...) در عوض «خطر» امپریالیزم هم این خواهد بود که «اروپا کار جسمانی را -ابتدا کار کشاورزی و معدنی و سپس کار خشن تر صنعتی را- به گردن بشر سیاه‌پوست تحمیل کند و خود با خاطری آسوده به تنزیل گرفتن مشغول گردد و بدین وسیله شاید هم موجبات رهائی اقتصادی و سپس سیاسی نژادهای سرخ‌پوست و سیاه‌پوست را فراهم سازد».

در انگلستان روز به روز قسمت بیشتری از زمین‌ها را از کشاورزی منتزع نموده و به ورزش و تفریح و تفرج اغنیا اختصاص می‌دهند. در مورد اسکاتلند که اشرافی‌ترین منطقه ی شکار و ورزش است می‌گویند که «این سرزمین به برکت گذشته ی تاریخی خود و از دولت سر مستر کارنه‌جی زندگی می‌کند» (کارنه‌جی یک میلیاردر آمریکانیست). در انگلستان تنها برای اسب‌دوانی و شکار روباه سالیانه چهارده میلیون پوند استرلینگ (قریب ۱۳۰ میلیون روبل) خرج می‌شود. تعداد

---

\* - Gerhard Hildebrand: „Die Erschütterung der Industrieherrschaft und des Industriesozialismus“ (گرهارد هیلدبراند: «تزلزل سیادت صنایع و سوسیالیزم صنعتی» - مترجم) سال ۱۹۱۰، ص-۲۲۹ و صفحات بعدی.

تنزیل بگیران انگلستان تقریباً به یک میلیون نفر می رسید. تعداد نسبی افرادی که به کارهای تولیدی مشغولند دائماً در تنزیل است:

تعداد کارگران نسبت به تمام سکنه	تعداد کارگر در رشته های عمده ی صنایع (به میلیون)	سکنه ی انگلستان	
۲۳ درصد	۴/۱	۱۷/۹	... ۱۸۵۱
۱۵ درصد	۴/۹	۳۲/۵	... ۱۹۰۱

محقق بورژوازی «امپریالیزم بریتانیا در آغاز قرن بیستم» وقتی از طبقه ی کارگر انگلیس سخن می راند، مجبور است همواره بین «قشر فوقانی» کارگران و «قشر پائین صرفاً پرولتاریائی» فرق قائل شود. قشر فوقانی شامل گروهی از اعضاء کنوپراتیوها و اتحادیه های حرفه ای و انجمن های ورزشی و مجامع کثیر مذهبی است. قانون انتخابات که در انگلستان «هنوز هم به حد کافی محدود هست برای آن که بتواند قشر پائین صرفاً پرولتاریائی را از حق انتخابات محروم نماید» با سطح این قشر وفق داده شده است!! برای این که وضع طبقه ی کارگر انگلیس را رنگ و روغن بزنند معمولاً فقط از قشر بالائی که اقلیتی از پرولتاریا را تشکیل می دهد، دم می زنند. مثلاً «موضوع بیکاری اکثراً مسأله ایست مربوط به نندن و قشر پائین پرولتاریا که سیاستمداران کمتر آن را به حساب می آورند»\* ... باید گفته می شد: که سیاست بافان بورژوا و اپورتونیست های «سوسیالیست» کمتر آن را به حساب می آورند.

\* - Schulze-Gaevernitz. Br. Imp., p. ۳۰۱.

از جمله ی خصوصیات امپریالیزم که با پدیده‌های مورد بحث مرتبط است یکی هم تقلیل مهاجرت از کشورهای امپریالیستی و افزایش مهاجرت (ورود کارگران و تغییر محل سکونت) به کشورهای نام برده از کشورهای عقب مانده تریست که سطح دستمزد در آن‌ها پایین تر است. به طوری که هوبسن متذکر می‌گردد مهاجرت از انگلستان از سال ۱۸۸۴ رو به کاهش می‌رود: عده ی مهاجرین در سال مزبور ۲۴۲ هزار و در سال ۱۹۰۰-۱۶۹ هزار بود. عده ی مهاجرین از آلمان در جریان ده سال ۱۸۸۱-۱۸۹۰ به حد اعلاى خود یعنی به ۱۴۵۳ هزار رسید و طی دو دهه ساله ی بعدی به ۵۴۴ و ۳۴۱ هزار تنزل نمود. در عوض بر تعداد کارگرانی که از اطریش، ایتالیا، روسیه و کشورهای دیگر به آلمان می‌آمدند افزوده شده. طبق سرشماری سال ۱۹۰۷ تعداد خارجیان در آلمان ۲/۲۹۴/۳۴ نفر بود که از آن‌ها ۴۴۰/۸۰۰ نفر کارگر صنعتی ۲۵۷/۳۲۹ نفر کارگر کشاورزی بودند\*. در فرانسه «قسمت مهمی» از کارگران صنایع معدنی را خارجیان تشکیل می‌دهند: لهستانی‌ها، ایتالیایی‌ها و اسپانیایی‌ها\*\*. در ایالات متحده مهاجرین اروپای شرقی و جنوبی کم‌مزدترین کارها را دارند و حال آن‌که تعداد کارگران آمریکائی که به سمت سرکارگر کار کرده و پرمزدترین کارها را دارند از لحاظ نسبی بیش از همه است\*\*\*. امپریالیزم دارای این تمایل هم هست که در بین کارگران قشرهای ممتازی را متمایز نماید و آن‌ها را از توده ی وسیع پرولتاریا مجزا سازد.

ذکر این نکته لازم است که در انگلستان تمایل امپریالیزم مبنی بر این که بین کارگران شکاف ایجاد کند و اپورتونیزم را در بین آن‌ها تقویت نماید و جنبش

---

\* - Statistik des Deutschen Reichs, Bd. ۲۲۱, (»آمار دولت آلمان«، -مترجم)  
\*\* - Henger: „Die Kapitalsanlage der Franzosen“, St., ۱۹۱۳. (هنگر: «سرمایه گذاری‌های فرانسوی». - مترجم)  
\*\*\* - Hourvich: „Immigration and Labouir“, N. - Y., ۱۹۱۳. (هورویچ: «مهاجرت به درون کشور و کار»، نیویورک. - مترجم)

کارگری را موقتاً دچار فساد سازد - مدت ها قبل از پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم متظاهر گردیده بود. زیرا دو صفت مشخصه ی مهم امپریالیزم یعنی مستملکات عظیم مستعمراتی و موقعیت انحصاری در بازار جهانی از نیمه ی قرن نوزدهم در انگلستان وجود داشت. مارکس و انگلس سال های متمادی این رابط اپورتونیزم در جنبش کارگری را با خصوصیات امپریالیستی سرمایه داری انگلستان به طور منظمی بررسی می نمودند. مثلاً انگلس در ۷ اکتبر سال ۱۸۵۸ به مارکس نوشت: «پرولتاریای انگلستان عملاً به طور روزافزونی جنبه ی بورژوازی به خود می گیرد و به نظر می رسد این ملت که از هر ملت دیگری بیشتر بورژواست می خواهد سرانجام کار را به جانی برساند که در ردیف بورژوازی یک اشرافیت بورژوازی و یک پرولتاریای بورژوازی داشته باشد. بدیهیست این امر از طرف ملتی که تمام جهان را استثمار می نماید تا حدود معینی طبق قاعده به نظر می رسد.» تقریباً پس از یک ربع قرن، انگلس در نامه مورخه ۱۱ اوت ۱۸۸۱ از «بدترین تردونیون های انگلیسی» صحبت می کند «که اجازه می دهند افرادی بر آن ها رهبری نمایند که از طرف بورژوازی خریداری شده و یا دست کم جیره بگیر وی هستند». و اما انگلس در نامه دیگر خود به کائوتسکی در تاریخ ۱۲ سپتامبر سال ۱۸۸۲ چنین می نویسد: «از من می پرسید کارگران انگلیسی درباره ی سیاست استعماری چه فکر می کنند؟ همان فکری که درباره ی سیاست به طور کلی می کنند. این جا حزب کارگری موجود نیست، فقط رادیکال های محافظه کار و لیبرال وجود دارند و کارگران با خاطری آسوده به اتفاق آنان از انحصار مستعمراتی انگلستان و انحصار وی در بازار جهانی استفاده می نمایند».\* (عین همین مطلب را هم انگلس در سال ۱۸۹۲ در پیش گفتار چاپ

\*. - ۴۵۳, IV, S. ۲۹۰; Bd. II, S. ۲۹۰, Briefwechsel von Marx und Engels, (مکاتبه مارکس و انگلس)، جلد دوم - مترجم) (K. Kautsky: „Sozialismus und Kolonialpolitik“ (ک. کائوتسکی: «سوسیالیزم و سیاست مستعمراتی»، برلن - Brl. مترجم). این رساله در آن عهدهی نوشته شده بود که کائوتسکی هنوز مارکسیست بود.

دوم کتاب خود موسوم به «وضع طبقه‌ی کارگر در انگلستان» تشریح نموده است.)

در این جا علت و معلوم به طور واضح ذکر گردیده است. علت: ۱) استثمار تمام جهان از طرف این کشور؛ ۲) موقعیت انحصاری آن در بانک جهانی؛ ۳) انحصار مستعمراتی آن. معلوم: ۱) بورژوا شدن بخشی از پرولتاری انگلستان؛ ۲) قسمتی از آن اجازه می‌دهد افرادی بر وی رهبری نمایند که از طرف بورژوازی خریداری شده و یا دست کم جیره بگیر آن هستند. امپریالیزم آغاز قرن بیستم تقسیم جهان را بین مشتی از دول به پایان رسانده و هر یک از این دول اکنون آن چنان قسمتی از «تمام جهان» را استعمار می‌کند (به منظور تحصیل مافوق سود) که اندکی از آن چه انگلستان در سال ۱۸۵۸ استثمار می‌کرد کمتر است؛ هر یک کارتل‌ها از این دول در سایه‌ی تراست‌ها، کارتل‌ها و سرمایه‌ی مالی و داشتن مناسبات وامده با وامدار- در بازار جهانی دارای موقعیت انحصاریست و هر یک از آن‌ها تا درجه‌ی معینی از انحصار مستعمراتی برخوردار است (دیدیم که از ۷۵ میلیون کیلومتر مربع مجموع مستعمرات جهان ۶۵ میلیون یعنی ۸۶ درصد در دست شش دولت متمرکز است؛ ۶۱ میلیون یعنی ۸۱ درصد در دست سه دولت متمرکز است.)

وجه‌ی تمایز موقعیت کنونی وجود آن چنان شرایط اقتصادی و سیاسی است که نمی‌توانست بر شدت آشتی‌ناپذیری اپورتونیزم با منافع عمومی و اساسی جنبش کارگری نیفزاید: امپریالیزم از حالت جنینی خود خارج شده و به یک سیستم مسلط مبدل گردیده است؛ انحصارهای سرمایه‌داری در اقتصاد ملی و سیاست جای اول را اشغال می‌نمایند؛ تقسیم جهان به پایان رسیده است؛ و اما از طرف دیگر به جای انحصار بدون شریک انگلستان، اکنون می‌بینیم عده‌ی قلبی از دول امپریالیستی برای شرکت در این انحصار با یکدیگر به مبارزه‌ای مشغولند که صفت مشخصه‌ی تمام آغاز قرن بیستم را تشکیل می‌دهد. اپورتونیزم اکنون دیگر نمی‌تواند در جنبش

کارگری یک کشور، آن طور که در نیمه دوم قرن نوزدهم در انگلستان مشاهده می شد- برای مدتی مدید یعنی ده ها سال پی در پی پیروزی مطلق داشته باشد. اپورتونیزم در یک سلسله از کشورها به نضج خود رسیده، از حد نضج گذشته و گنبدیده شده و به عنوان سوسیال شووینیزم\* کاملاً با سیاست بورژوازی در آمیخته است.

منبع: منتخب آثار تک جلدی لنین صفحه ی ۳۹۲

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمل: [yasharzarri@yahoo.com](mailto:yasharzarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵

---

\*- سوسیال شووینیزم روسی حضرات پوترسلف ها، چخنکل ها، ماسلف ها و غیره نیز، خواه به صورت آشکار و خواه به صورت پنهانی خود (آقایان چخیدزه، اسکولیف، آکسلرد، مارتف و غیره) از یکی از اشکال روسی اپورتونیزم یعنی از انحلال طلبی پدیده آمده است.